

Analysis of the Exile of Tribes and Nomads during Reza Shah Era

seyyed Mahmood sadat Bidgoli*

Assistant Professor, Department of History, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran

Abstract

Reza Shah's government, with the aim of controlling tribes and nomads, exiled a number of rebellious tribes from their regions to other places in order to change their way of living in their exile, from migration to agriculture and urbanization. This policy failed for various reasons. This study seeks to analyze these causes. The main question is how the conflict between the hometown and exile of the exiles of tribes and nomads, the cultural difference between tribes and nomads and the exiled people, and the contradiction in the migration lifestyle of nomads with smallholder agriculture in desert areas were among the factors behind the failure of the policy of the exile of tribes and nomads in Reza Shah era. This study was developed using descriptive-analytical method with the help of numerous archival documents and original sources. The findings showed that the difference in climate in different regions of Iran as well as cultural differences caused by the difference in religion, customs, and also the problem of language and communication between exiled tribes and nomads and other exiled people, as well as the difference in livelihoods with migration in comparison with smallholder agriculture in the desert areas were the reasons for the failure of the policy of the exile of tribes and nomads in Reza Shah era

Keyword: Tribes and Nomads, Exile, Qashqai, Golbaghi, Migration, Cultural Difference, Reza Shah Era.

* Corresponding author

تبعید ایلات و عشایر در دوره رضاشاه

سید محمود سادات بیدگلی*

چکیده

حکومت رضاشاه با هدف کنترل ایلات و عشایر، تعدادی از ایلات متمرکز را از مناطق خود به جاهای دیگر تبعید کرد تا آنها در تبعیدگاه، شیوه زندگی و معیشت خود را از کوچ‌روی به کشاورزی و شهری تغییر دهند. این سیاست به علت‌های گوناگون با شکست مواجه شد. این پژوهش به دنبال واکاوی این علت‌هاست. پرسش اصلی این است که چگونه تضاد اقلیم زادگاه و تبعیدگاه تبعیدیان ایلات و عشایر، تفاوت فرهنگی بین ایلات و عشایر و مردم تبعیدگاه و نیز تضاد نوع زندگی کوچ‌روی با کشاورزی خرده‌مالکی مناطق کویری، از عوامل شکست سیاست تبعید ایلات و عشایر در دوره رضاشاه بود. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و با استفاده فراوان از اسناد و مدارک آرشیوی و منابع اصلی تهیه شده است. براساس یافته‌های پژوهش، علت‌های شکست سیاست تبعید ایلات و عشایر در دوره رضاشاه این‌گونه دسته‌بندی می‌شود: ۱. تفاوت اقلیم مناطق مختلف ایران؛ ۲. تفاوت‌های فرهنگی ناشی از تفاوت مذهب، آداب و رسوم و مشکل زبان و برقراری ارتباط بین تبعیدیان ایلات و عشایر و مردم تبعیدگاه؛ ۳. تفاوت تأمین معیشت به شیوه زندگی کوچ‌روی با کشاورزی خرده‌مالکی مناطق کویری.

واژه‌های کلیدی: ایلات و عشایر، تبعید، قشقایی، گل‌باغی، کوچ‌روی، تفاوت فرهنگی، دوره رضاشاه.

* استادیار، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران sadat@ri-khomeini.ac.ir

مقدمه

و ایلخانی قشقایی، ایجاد مزاحمت نکنند (FO248/1365).

دولت تلاش کرد با یک‌جانشین کردن ایلات و عشایر زمینه را برای کنترل کردن آنها فراهم کند. تبعیدکردن و زندانی کردن بعضی از سران ایلات همچون سران ایل بیرانوند، بختیاری، بویراحمدی، قشقایی، بهارند، ممسنی و کلهر و همچنین تبعید بعضی از ایلات به استان‌های دیگر (میر، ۱۳۷۷: ۲۴۸ - ۲۴۵) و گرفتن سلاح‌های آنها در همین راستا صورت گرفت.

در گام نخست، مهم‌ترین راه برخورد با آنها زیر نظر قراردادان رؤسای آنها در تهران بود که باعث کنترل ایل می‌شد. اگر این شیوه جواب نمی‌داد کل ایل به منطقه دیگری تبعید می‌شدند. ایلات و عشایر به ییلاق و قشلاق عادت داشتند؛ اما تبعید دسته‌جمعی به‌همراه رمه‌شان به مناطقی که با آب‌وهوای زادگاه آنها سنخیتی نداشت به دو نتیجه منتج می‌شد: نخست اینکه در حین تبعید، تعدادی از افراد ایل و نیز گوسفندان آنها تلف می‌شدند و به ایل ضربه اقتصادی وارد می‌شد؛ دوم اینکه با کنده شدن از زادگاه و زندگی و استقرار در جایی که از نظر اقلیمی و فرهنگی متفاوت بود قدرت آنها کاهش می‌یافت و البته کنترل دولت بر آنها بیشتر می‌شد.

این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که تضاد اقلیم زادگاه و تبعیدگاه تبعیدیان ایلات و عشایر، تفاوت فرهنگی بین ایلات و عشایر و مردم تبعیدگاه و نیز تضاد نوع زندگی کوچ‌روی و کشاورزی خرده‌مالکی مناطق کویری چگونه از عوامل شکست سیاست تبعید ایلات و عشایر در دوره رضاشاه شد.

فرضیه پژوهش بیان می‌کند اقلیم زادگاه و تبعیدگاه تبعیدیان ایلات و عشایر با هم تفاوت داشت

رضاشاه پس از تاج‌گذاری درصدد ایجاد دولت متمرکز و مقتدر برآمد؛ اما باوجود چند میلیون جمعیت ایلی سیار مسلح این امر ممکن نبود. بنابراین برای ایجاد امنیت بایستی این جمعیت را یک‌جانشین می‌کرد تا تأمین آرامش و امنیت و همچنین تغییر شیوه زندگی کوچ‌روی آنها به یک‌جانشینی و ارائه خدمات فرهنگی و آموزشی، مانند ایجاد مدرسه برای آنها ممکن شود. با این ملاحظات، سیاست اسکان عشایر پی‌گرفته شد که البته با خشونت همراه بود.

یک‌جانشین کردن عشایر با تغییر در الگوی زندگی آنها تبعید تلقی نمی‌شود. تبعید ابزاری بود که اگر رئیس ایل یا طایفه‌ای یا تمام ایل در این سیاست یا سایر سیاست‌ها به خواسته حکومت تن نمی‌دادند از آن بهره گرفته می‌شد.

این سیاست را کوچ، تبعید و انتقال اجباری نامیده‌اند (پاپلی یزدی، ۱۳۸۹: ۲۰۹)؛ اما دولتی‌ها از آن با نام اسکان یاد کرده‌اند. در مجلس هشتم، در ۱۲ مهر ۱۳۱۱ ش/ ۴ اکتبر ۱۹۳۲ م، برای نخستین بار به جای واژه «اسکان» از عبارت «تخته‌قاچوکردن» استفاده شد. سران ایلات و عشایر در محدوده ایل برای خود، حکومتی مستقل قائل بودند و نه به حکومت مرکزی پاسخ گو بودند و نه به دولت مالیات مرتبی پرداخت می‌کردند. برخی از سران ایلات و عشایر نیز با دولت‌های خارجی روابط نامتعارفی برقرار کرده بودند؛ مانند رابطه بختیاری‌ها با بریتانیا یا قرارداد بین شرکت نفت انگلیس و ایران با محمدناصرخان، ایلخان قشقایی، که در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۱ ش/ ۲۱ مه ۱۹۲۲ م بسته شد.

در این قرارداد خان‌های کشکولی تضمین دادند برای دو طرف این قرارداد، یعنی کمپانی نفت جنوب

۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ م شروع شد؛ اما نظامنامه نداشت و نظامنامه آن در سال ۱۳۱۲ ش / ۱۹۲۵ م نوشته و ابلاغ شد (ساکما، ۹۱۶-۲۹۱).

پیشینه پژوهش

مصطفی تقوی در مقاله «سیاست عشایری رضاشاه با تأکید بر تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه و بویراحمد» سیاست اسکان عشایر را در دوره رضاشاه در یک منطقه بررسی کرده است. تفاوت اساسی مقاله تقوی با این پژوهش در این است که مقاله تقوی مسئله اسکان عشایر را واکاوی کرده و در این پژوهش، نگارنده به دنبال مسئله تب‌عید عشایر است. در واقع تب‌عید اهرمی بود که با استفاده از آن سیاست اسکان را انجام می‌دادند.

کشواد سیاهپور و حمید حاجیان‌پور در مقاله «بازتاب سیاست عشایری رضاشاه در اشعار و سرودهای بومی بویراحمد» انعکاس سیاست آمرانه رضاشاه در اسکان عشایر را در ادبیات عامه بیان کرده و تجلی این سیاست را در سروده‌های عامیانه و ترانه‌ها و لایلی‌های مادران منطقه بویراحمد واکاوی کرده‌اند. این مقاله، کار نویی است؛ اما در مقاله شعر یا دل سروده‌ای یافت نشد که موضوع تب‌عید تمام ایل یا سران را آن تجلی دهد.

به جز این دو مقاله، بیشتر آثاری که در این دوره نوشته شده، سیاست اسکان عشایر را بررسی کرده‌اند که با موضوع این مقاله که تب‌عید است، تفاوت دارد؛ بنابراین در این باب، این مقاله کار نویی محسوب می‌شود.

تب‌عید ایلات لر

در اواخر اسفند ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م، به دستور رضاشاه، بخشی از طایفه‌های لر و خان‌های دهلران

و بین فرهنگ و آداب و رسوم ایلات و عشایر و فرهنگ و آداب و رسوم مردم تب‌عیدگاه اختلاف وجود داشت؛ همچنین اقتصاد کشاورزی خرده‌مالکی مناطق کویری با اقتصاد کوچ‌روی ایلات متفاوت بود و این تفاوت‌ها در شکست سیاست تب‌عید ایلات و عشایر در دوره رضاشاه مؤثر افتاد.

گفتنی است تفکیک بین اینک ایلات به صورت مسالمت‌آمیز اسکان داده شده یا با خشونت تب‌عید شده‌اند کمی مشکل است؛ زیرا ایلات نیز اسکان را با رغبت نپذیرفته‌اند. شاید مسئله مکان و قصد دولت را بتوان وجه تمایز این دو در نظر گرفت. به این صورت که اسکان عشایر، یک‌جانشین کردن آنها در محل زندگی شان است و انتخاب اینکه کجا یک‌جانشین شوند با خودشان است؛ اما تب‌عید، اجباری است. در واقع، اخراج از محل زندگی و دور کردن آنها از زادگاهشان به قصد تنبیه تب‌عید است. در اسکان، قصد تنبیه نیست و یک‌جانشینی با هدف جلوگیری از کوچ‌روی است. برای اسکان به هر خانواده تسهیلاتی مانند یک گاو نر، سه خروار گندم و پانصد ریال وجه نقد داده می‌شد و عشایر به این کار تشویق می‌شدند؛ اما تب‌عید جنبه تنبیه داشت و هدف از آن سرکوب عشایر سرکش بود. نظامی‌ها در مکاتبات خود دربارهٔ لرها از واژه تب‌عید استفاده می‌کردند (واعظ، ۱۳۸۸: ۳۴۱).

اگر ایلات و عشایر در محل زندگی خود و بدون قصد تنبیه و با دریافت تسهیلاتی یک‌جانشین شده‌اند، این امر تب‌عید نیست؛ ولی اگر در خارج از محل زندگی خود و با هدف تنبیه به اجبار مستقر شده‌اند، این تب‌عید است. شباهت این دو نوع جابه‌جایی در تسهیلاتی بود که دولت به آنها می‌داد. این درهم‌تیدگی ناشی از آن بود که در آن زمان هم بین این دو تفاوت بسیار کمی وجود داشت. اسکان عشایر در حدود سال

لرستان تا تهران و از تهران تا مشهد دیده‌اند که پیاده راه را طی می‌کردند (مجد، ۱۳۸۹: ۸۵).

دولت مجموع کارهای اسکان عشایر و تبعید عشایر لرستان به خراسان و دیگر نقاط را «عمران لرستان» نامید و برای آن بودجه ای جداگانه تخصیص داد. دولت با این کار، گروهی تولیدکننده را از محل زندگی خود تبعید کرد و به گروهی سربار دولت تبدیل کرد که بایستی مبلغ کلانی برای گذران زندگی آنها هزینه می‌کرد (مشروح...، دوره ۸، جلسه ۷).

در موقع گرفتن شناسنامه، لرهای تبعیدی به خراسان مجبور بودند در فامیل خود پسوند لرها را داشته باشند. این نکته یکی از علت‌هایی بود که در تبعیدگاه، به واگرایی این افراد از مردم محلی منجر می‌شد و هدفی که دولت به دنبال آن بود، اینکه افراد شورشی را در جمع دیگر مردمان کشور متمدن کند، محقق نمی‌کرد. لرهای تبعیدی به خراسان حدود هفت‌ماه، از بهمن ۱۳۰۸ تا مرداد ۱۳۰۹ ش/ژانویه ۱۹۳۰ تا جولای ۱۹۳۰ م در راه بودند؛ چون بخشی از این زمان در فصل زمستان بود تعداد فراوانی از احشام آنها تلف شد. «ما خودمان دو گله بزرگ بز و گوسفند داشتیم که تنها شش رأس بز از آنها باقی ماند» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۳).

حاتمی درباره وضعیت روحی و جسمی تبعیدی‌ها می‌نویسد: «پاها تاول زده، ساق‌ها خسته، تن و بدن رنجور، روح و روانمان درهم شکسته بود. تسلیم و مطیع محض بودیم فقط جایی را می‌خواستیم تا در آنجا برای همیشه اتراق کنیم» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۲). ۲۸ نفر از رؤسای ایل‌های تبعیدی دستگیر شدند و در تهران در زندان بودند و این‌گونه زیر نظر بودند (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۳۳۶).

منطقه خوار و ورامین یکی دیگر از تبعیدگاه‌های عشایر لر بود. در سال ۱۳۰۸ ش/۱۹۳۰ م، هشتاد

و کبیرکوه را به تهران کوچاندند. خان‌ها را در تهران نگاه داشتند و بقیه را به نقاطی در خراسان تبعید کردند (والیزاده، ۱۳۸۲: ۲۵۳). امیراحمدی پیش از اقدام، در مهر ۱۳۰۸ ش/اکتبر ۱۹۲۹ م، برای تبعید و سرکوب لرها از شاه اختیار تام گرفت. دستگیری و تبعید لرها، به ویژه از منطقه کبیرکوه، با کمک برخی طوایف منطقه صورت گرفت. این مسئله باعث شد پس از بازگشت لرها از تبعید و حتی در سال‌های دهه ۱۳۳۰ ش/۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲ م، بین لرهای ساکن منطقه درگیری‌های گسترده‌ای به وجود آید (ساکما، ۲۱۲۶-۲۹۳).

در بهمن ۱۳۰۸ ش/فوریه ۱۹۳۰ م، تعداد بسیاری از افراد طایفه‌های سیف‌الدین (دریکوند)، امیر، زینی‌وند، رک رک، کولیوند، زیدوند، بارانی، بیراوند و سگوند را که در دشت دهلران و کبیرکوه و لرستان زندگی می‌کردند به خراسان کوچاندند و کردهای زرین‌آباد را که به آنها شمال می‌گفتند، در لرستان جایگزین آنها کردند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۴۱).

سگوندها را در تربت‌حیدریه و کاشمر ساکن کردند. این افراد با احشام خود، فاصله بین لرستان و خراسان را پیاده طی کردند و در راه، بسیاری از احشام و افرادشان را از دست دادند. هارت (Hart)، از اعضای سفارت آمریکا، در گزارش فوریه ۱۹۳۱ م/بهمن ۱۳۰۹ ش خود می‌نویسد: «هزاران مرد و زن و پیر و جوان و کودک صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا خراسان با پای پیاده طی می‌کنند که یادآور کوچ‌های اجباری دوره استالین در شوروی است» (مجد، ۱۳۸۹: ۸۲ و ۸۳).

طوایف بیرانوند، پاپی، میر و سادات از ایلات تبعیدی به خراسان بودند. مجد به نقل از اسناد آمریکا، تعداد آنها را تا ۱۵ هزار نفر تخمین می‌زند. شاهد او نیز مسافرانی است که تبعیدیان را در سرتاسر جاده

۳). به علت نزدیکی آب و هوای قزوین با لرستان، این افراد با محیط تبعیدگاه خو گرفتند و پس از شهریور ۱۳۲۰ش / اوت ۱۹۴۱م نیز به لرستان بازنگشتند. دولت تلاش کرد با فراهم کردن تسهیلاتی در تبعیدگاه، لرها را به ماندن علاقه مند کند؛ بنابراین برای آنها پزشک فرستاده شد و شیر و خورشید سرخ به آنها پوستین و لباس داد. در ابتدای تبعید، افرادی از مرکز اعزام می شدند تا از مخارج تبعیدیان گزارش تهیه کنند. جیره تبعیدیان را ابتدا مالکان محلی و سپس دولت پرداخت می کرد (مجد، ۱۳۸۹، از قاجاریه...: ۸۴). حتی امکانی فراهم آمد تا فرزندان عشایر کبیرکوه در تبعیدگاه «اینچه» درس بخوانند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۷).

تبعیدیان کبیرکوه با وجود اینکه از نظر مادی هم وضع مناسبی پیدا کردند با وقوع حوادث شهریور ۱۳۲۰ش / اوت ۱۹۴۱م به زادگاه خود بازگشتند. «گاوها، گوسفندها و وسایلمان را یا به فامیلها بخشیدیم یا فروختیم تا راحت تر برگردیم» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۶۸۷).

بازگشت لرهای تبعیدی به لرستان مسائلی را در پی داشت. املاک آنها به نام دیگری ثبت شده بود و حتی اسامی شهرها و روستاها تغییر کرده بود. دولت برای جلوگیری از درگیری این افراد با کسانی که در املاک و زمین های آنها ساکن شده بودند مانع سکونت بخشی از آنها شد و آنها را در سیلاخور اسکان داد. در سال ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م دولت مبلغ ۳۰۰ هزار ریال برای خرید گاو و بذر و سایر کالاهای ضروری آنها هزینه کرد تا علاوه بر اینکه دوباره به زندگی کوچ روی بازنگردند، به زادگاه خود هم نروند (ساکما، ۱۳۸۹-۲۴۰).

پایدار نبودن این پرداخت ها و برداشته شدن فشار و نیز درگیری کشور در جنگ باعث شد آنها کم کم به

خانوار از لرها به ورامین تبعید شدند و دولت به آنها زمین داد تا کشاورزی کنند (روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۸: ۲). «در ورامین افراد طایفه پاپی، سادات و تعدادی از بالاگریوه را که جدای از ما بودند نگه داشتند و در همان جا مستقر کردند» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۰). تبعیدگاه ورامین برای زندگی ایلی و ییلاق و قشلاق موقعیت مناسبی نداشت. «ناچار بیکار شده و به گدایی و بدبختی افتادند» (مکی، ۱۳۶۲: ج ۶/۶۶).

پس از اینکه مدتی از زمان تبعید این افراد به خوار و ورامین گذشت محیط لاریجانی، نماینده خوار و ورامین در مجلس، انتقال لرها به این مناطق را موجب سلب آسایش ساکنان دانست. در جواب اعتراض او داور، وزیر عدلیه، پاسخ داد: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته ورامینی ها هم باید تحمل بکنند» (مجد، ۱۳۸۹، از قاجاریه...: ۵۹۶).

تعدادی از لرها و لکها که از دوره قاجار به مازندران تبعید شده بودند در این زمان و هم زمان با تقاضای سایر تبعیدیان به دریافت تسهیلات، درخواست آذوقه و جا و مکان کردند (ساکما، ۱۳۶۲-۲۴۰). این افراد زمانی که باید برای خود نام خانوادگی انتخاب می کردند نام خانوادگی «لرزمانی» را برگزیدند؛ یعنی یک زمانی لر بودند. در موقع گرفتن شناسنامه، ایلات مجبور بودند در نام خانوادگی خود پسوند ایلی خود را نگه دارند که به واگرایی این افراد در تبعیدگاه از مردم محلی منجر می شد.

ساوه و زرند و کاشان از دیگر نقاطی بودند که لرها به آنجا تبعید شدند. در تبعیدگاه ها به این افراد زمین داده شد؛ زیرا در اسناد به تقسیم زمین در میان آنها اشاره شده است (ساکما، ۱۳۸۶-۲۴۰). روزنامه اطلاعات هم از تبعید ۱۱۰ خانواده از لرها به اطراف قزوین خبر می دهد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۸: ۱۷).

سران بویراحمد به سرزمین مادری، افراد اسکان داده شده در تل خسرو، شهر را ویران کردند و به زندگی ایلی روی آوردند.

تبعیدیان لر بختیاری به علت یک‌جانشینی به رعیت تبدیل می‌شدند و رابطه عشایری و سلسله‌مراتبی آنها در ایل گسسته می‌شد. آنها را نه لر به معنی «عشایر» بلکه رعیت به معنای «دهقان» می‌نامیدند (J.P. Digard, BAKTĪĀRĪ TRIBE) که به گونه‌ای خوارشمردن آنها نیز بود.

تبعید سران ایل قشقایی

در سال ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م قشقایی‌ها به علت غارتگری فرمانداری نظامی منطقه، سربازگیری اجباری و تحمیل لباس فرنگی شورش کردند. یکی از علت‌های شورش آنها تبعید سرانشان در تهران بود (Groseclose, 1947: 123).

دستگیری و کنترل سران قشقایی به دستور رضاشاه انجام شد. «پس از یک سال اقامت در تهران، شبی پلیس بدون اطلاع قبلی وارد خانه شد و پدر و پدربزرگ را بازداشت کرد. هیچ اتهامی به آنها وارد نبود» (ابرلینگ و طیسی‌پور، ۱۳۸۳: ۱۸۴). علت بازداشت آنها این بود که شاه‌بختی ملک‌منصور قشقایی را که در تهران در تبعید بود، آزاد کرد تا در فارس به او در سرکوبی علی‌خان قشقایی کمک کند؛ اما ملک‌منصور با رسیدن به فارس به علی‌خان پیوست و دولت هم در جواب، صولت‌الدوله و ناصرخان را زندانی کرد. ملک‌منصور خبر می‌دهد که چگونه پس از دیدار با رضاشاه موفق شده است از تبعید رها شود (قشقایی، ۱۳۹۱: ۲۱۲).

پس از اینکه شاه در سال ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م اعلام عفو عمومی کرد ملک‌منصور قشقایی که خود را در خطر می‌دید، به بهانه تحصیل و از ترس تبعید،

زادگاه خود بازگردند و منشأ درگیری‌هایی شوند. پس از شهریور ۱۳۲۰ش/ اوت ۱۹۴۱م، کنترل اعمال لرهای تبعیدی به عهده هنگ‌های ارتش مستقر در مناطق آنها گذاشته شد (ساکما، نخ، ۴۳۶۸).

بویراحمدی‌ها گروه دیگری از تبعیدیان لر بودند. شکرالله‌خان بویراحمدی پس از شکست خوردن از نیروهای دولتی دستگیر شد و به تهران تبعید شد. او در تهران اعدام شد؛ اما خانواده‌اش در تهران به صورت تبعیدی باقی ماندند. بقیه بویراحمدی‌ها به تهران و آذربایجان تبعید شدند. املاک شکرالله‌خان تعویض شد. عوض املاک بویراحمدی‌ها املاکی را در آذربایجان به آنها واگذار کردند تا به طور کامل از منطقه زیر نفوذ خود دور شوند؛ اما همه املاک آنها تعویض کردنی نبود؛ زیرا برخی از املاکشان محل اختلاف بین آنها و دیگران بود. آنچه جزء املاک مسلم آنها بود در سال ۱۳۱۳ش/۱۹۳۴م تعویض شد (ساکما، ۸۶۲۴-۲۹۳). پس از شهریور ۱۳۲۰ش/ اوت ۱۹۴۱م، خانواده شکرالله‌خان بویراحمدی درخواست کردند به زادگاه خود بازگردند (ساکما، ۵۸۵-۳۱۰).

به علت تعلل دولت در آزادی، تعدادی از آنها در فروردین ۱۳۲۱ش/ مارس ۱۹۴۲م فرار کردند و به زادگاه خود بازگشتند. عبدالله‌خان ضرغام‌پور فرزند شکرالله‌خان، محمدحسین‌خان فرزند سرتیپ‌خان، حسین‌قلی‌خان رستم فرزند امام‌قلی‌خان، محمدعلی‌خان خلیلی، ابوالقاسم‌خان بختیاری، سرمست انصاری، آقاحمدالله‌خان فرزند آقاتی‌مور و خسروخان بویراحمدی از جمله فراریان بودند (ساکما، ۸۶۲۴-۲۹۳).

گروهی از بویراحمدی‌ها هم که به تهران تبعید نشده بودند در تل خسرو ساکن شدند. تل خسرو شهر نوسازی بود که برای اسکان عشایر بود. این شهر را خود عشایر و به اجبار حکومت ساخته بودند. با فرار

تبعید ایلات بلوچستان

دوست محمدخان باران زایی، پسر علی محمدخان، از سرداران بلوچ بود که پس از فوت عموزاده خود، بهرام خان، در سال ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱ م بر بلوچستان تسلط یافت و دم از استقلال زد. او با دولت های همسایه هم ارتباط داشت (مکی، ۱۳۶۲: ۱۲۸/۵). دولت مرکزی که این خودمختاری را تحمل نمی کرد به سرکوبی او تصمیم گرفت که در این تصمیم، دولت انگلستان هم دخالت داشت. انگلیسی ها به علت صدماتی که بلوچ ها به خطوط تلگراف می زدند از آنها ناراضی بودند (شه‌بخش، ۱۳۷۳: ۳۸).

دوست محمدخان دستگیر شد. رضاشاه او را بخشید؛ ولی دستور داد در تهران در تبعید بماند و ماهیانه سیصد تومان هم مواجب بگیرد (مکی، ۱۳۶۲: ۱۲۷/۵). او در ۱۹ آبان ۱۳۰۸ ش/۱۰ نوامبر ۱۹۲۹ م به قصد شکار از تهران خارج شد؛ ولی در راه، سرباز همراش را کشت و به طرف سمنان فرار کرد؛ اما در نهایت، دستگیر شد و در دادگاه به اعدام محکوم شد و تیرباران شد (مکی، ۱۳۶۲: ۱۲۷/۵ و ۱۲۸).

عیدو خان ریگی و جمعه خان اسماعیل زایی نیز پس از مدتی دستگیر شدند و به شیراز تبعید شدند (شه‌بخش، ۱۳۷۳: ۴۰). جمعه خان اسماعیل زایی دوباره به بلوچستان بازگشت و در سال ۱۳۱۷ ش/۱۹۳۸ م در اثر شرارت، حکومت او را تعقیب می کرد که سرانجام به بلوچستان انگلیس پناه برد. او در سال ۱۳۱۹ ش/۱۹۴۰ م با ۱۰۹ نفر از همراش به ایران عودت داده شد. او و خانواده اش به تهران و همراش که ۷۳ نفر بودند به اصفهان تبعید شدند. در اصفهان دولت به آنها مقرری می داد (ساکما، نخ، ۴۳۳۶۹). برای اتباع او که در اصفهان بودند هر ماه مبلغ ۱۳۲ هزار ریال و برای خودش و

به صورت خودتبعیدی به اروپا رفت. علی خان قشقایی نیز پس از مدتی، از تعویض املاکش با املاکی در خاش بلوچستان اطلاع یافت و در راه خاش، در کرمان دستگیر شد و در این شهر در تبعید ماند. مسیح خان فارس میدان هم که از شورشیان بود به تهران تبعید شد؛ یعنی با وجود عفو عمومی، تاحدودی بیشتر سران در تبعید یا زیر نظر بودند. در تبعیدگاه تهران، خانواده قشقایی ها به شدت کنترل می شدند (قشقایی، ۱۳۸۵: ۳۲).

پس از اشغال ایران، ناصرخان و خسروخان قشقایی از تهران فرار کردند و به میان ایل بازگشتند. با وجودی که چند بار از ناصرخان خواسته شد به تهران برگردد جواب داد: «من به دلیل تأمین نداشتن جانی بازمی گردم» (قشقایی، ۱۳۸۵: ۶۷).

کلانتر طایفه کشکولی ایل قشقایی در سال ۱۳۱۶/۱۹۳۸ م به تهران تبعید شد (ساکما، ۲۹۱۱-۲۹۳). تبعید ایل قشقایی به تبعید سران ایل و طوایف منحصر بود. در همین سال امیرحسین قشقایی، پسر احمد قشقایی (سردار احتشام)، تأکید کرد آنها شهرنشین شده‌اند و ایلیاتی نیستند که تبعید شوند (ساکما، ۱۶۵۴-۳۱۰).

نحوه تبعید و اسکان عشایر در دوره رضاشاه این گونه بود که در صورتی رئیس ایل یا طایفه، عشایر را به اقدام علیه سیاست اسکان تحریک می کردند سران ایل تبعید می شدند؛ همان گونه که در سال ۱۳۱۸/۱۹۴۰ م رئیس ایل قشقایی به همین علت تبعید شد (ساکما، ۴۸۴۰-۲۹۳-۹۸).

تعویض املاک ایلات تبعیدی در جاهای دور صورت می گرفت تا ایلات به طور کامل از منطقه خود قطع علاقه کنند؛ حتی برخی از این زمین ها استفاده کردنی نیز نبود؛ مانند تعویض زمین های مرغوب قشقایی ها با زمین هایی در خاش.

خانواده اش ۳ هزار ریال پرداخت می‌شد (ساکما، ۱۵۷۸-۲۹۳).

بلوچ‌های تبعیدی در تهران و اصفهان جزء آخرین گروه‌هایی بودند که پس از شهریور ۱۳۲۰ آزاد شدند؛ زیرا امیرحسین خزیمه علم، فرماندار کل سیستان و بلوچستان، به علت مسلح بودن بلوچ‌ها در نقاط دوردست مرزی و جوان بودن شاه جدید صلاح ندانست این تبعیدی‌ها آزاد شوند (ساکما، ۵۰۷-۳۱۰). آنها تا تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۲۳ ش/۶ جولای ۱۹۴۴م در تبعید بودند و در این تاریخ از تبعید رهایی یافتند.

تبعید گلباغی‌ها

گلباغی‌ها گروه دیگری از عشایر بودند که از منطقه کردستان به مناطق کویری مانند یزد، نائین، کاشان، اصفهان، شیراز و سبزوار تبعید شدند. زادگاه گلباغی‌ها در بین راه سقز به سنندج بود و از جنوب به مریوان و از شمال به بیجار و تکاب محدود می‌شد. این منطقه حاصلخیز و مستعد دام‌پروری بود. طوایف گلباغی از دوره قاجار در کردستان به آشوب و راهزنی مشغول بودند و همواره نیروهای حکومت برای سرکوب آنها اعزام می‌شدند (ساکما، ۴۲۱۳-۲۹۰؛ ۶۶۸۲-۲۴۰). این روند در دوره پهلوی نیز ادامه یافت و از شرارت آنها در مناطق مختلف کردستان گزارش‌هایی به مرکز می‌رسید (ساکما، ۴۲۰۶-۲۹۰).

در سال ۱۳۱۵ ش/۱۹۳۶م دولت تصمیم گرفت گلباغی‌ها را تبعید کند. در درگیری‌های ایجادشده هجده نفر از آنها به عراق گریختند (اسنادوخ، ۲۶-۱۰-۳۷-۱۳۱۶ ش). دولت اموال و املاک سایر گلباغی‌ها را توقیف کرد و در سال ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ ش/۱۹۳۶ و ۱۹۳۷م آنها را به همدان تبعید کرد (ساکما، ۷۰۲-۲۹۳؛ ۱۱۰۷-۲۹۰). گلباغی‌ها در روستاهای همدان و بین ملاکان تقسیم شدند. آنها

باید با کارکردن معیشت خود را تأمین می‌کردند. ملاکان در ابتدا از پذیرفتن آنها خودداری کردند (ساکما، ۷۰۲-۲۹۳)؛ اما به اجبار پذیرفتند و حتی موظف شدند برای تبعیدی‌ها وسایل زندگی فراهم کنند (سالور، ۱۳۸۰: ۷۸۸۱/۱۰).

در ابتدای تبعید، ندانستن زبان نخستین مشکل تبعیدیان بود. «اولا رعایای ما ترک زبان بودند و کردی نمی‌دانستند. برای خود مترجم نداشتند» (سالور، ۱۳۸۰: ۷۸۸۱/۱۰). پس از یک سال گلباغی‌ها به نواحی مرکزی ایران تبعید شدند. در این یک سال گلباغی‌ها از وضعیت فقر و بیچارگی خود شکایت می‌کردند و خواستار بازگشت به محل‌های خود بودند (کمام، ۱۱/۱۷/۳۷/۱/۲۰). «امریه صادر شد که این بیچاره‌ها را ببرند به کاشان، یزد و اصفهان» (سالور، ۱۳۸۰: ۷۸۸۲/۱۰).

دولت در سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ ش/۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰م تعداد بسیاری از گلباغی‌ها را به نواحی کاشان، یزد، اصفهان، نائین و سبزوار تبعید کرد (ساکما، ۶۹۸-۲۹۳؛ ۳۶۶۲؛ ۲۹۱-۱۱۰۷-۲۹۰). گلباغی‌ها به داخل ایران و به شهرهای کاشان، قزوین، نائین، اصفهان و سبزوار تبعید شدند (ث‌حمد، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

جز یک نمونه در سال ۱۳۱۹ ش/۱۹۴۰م و درباره تبعید تعدادی به کاشان (ساکما، ۱۸۴-۲۹۴) گزارشی یافت نشد از اینکه گلباغی‌ها در دادگاهی محاکمه شده و به تبعید محکوم شده باشند؛ یعنی در اصل نیروهای نظامی آنها را تبعید کردند. گلباغی‌های تبعیدی را در روستاهای شهرستان‌های مذکور در بین اهالی تقسیم کردند تا باکار روی زمین‌های کشاورزی امرارمعاش کنند.

در تبعیدگاه گلباغی‌ها هم وضعیت بهتر از این نبود. بخش عمده‌ای از زمین روستاهایی که گلباغی‌ها

تشکیل می‌داد (ساکما اصف، ۱۰۸۹۱-۲۹۳-۹۷؛ ۱۰۳۱۵-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۱۵۱-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۳۳۷-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۳۶۱-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۳۳۵-۲۹۳-۹۷؛ ۱۰۳۱۲-۲۹۳-۹۷). در اسناد گزارشی یافت نمی‌شود مبنی بر اینکه آنها به دنبال تحصیل فرزندان یا مطالبات سیاسی یا اجتماعی بوده باشند.

در سال ۱۳۱۷ش / ۱۹۳۸م، گلباغی‌ها برای تهیه نان و مواد غذایی جنجال ایجاد کردند (ساکما اصف، ۱۱۱۳۷-۲۹۳-۹۷) و در مواقعی به دزدی در تبعیدگاه نائین دست زدند (ساکما اصف، ۱۰۳۱۳-۲۹۳-۹۷). با تأمین نشدن معاش، تبعیدیان به فکر فرار از تبعیدگاه افتادند و چون در روستاها پراکنده بودند کنترل آنها ممکن نبود؛ پس آنها از تبعیدگاه‌های خود در یزد، نائین، اصفهان و کاشان فرار کردند تا خود را به زادگاهشان برسانند (ساکما، ۲۲۱۱۱-۲۴۰؛ ۲۲۱۱۳-۲۴۰؛ ۳۶۶۲-۲۹۱). حتی در یک نمونه در سال ۱۳۱۷ش / ۱۹۳۸م، اهالی روستای لای مزیک تبعیدیان را به فرار تحریک کردند (ساکما اصف، ۱۱۹۷۰-۲۹۳-۹۷)؛ زیرا به نفع آنها نیز بود و از زیر بار مخارج این کارگران نابلد و ناخواسته خلاص می‌شدند.

مقایسه میان منطقه حاصلخیز زادگاه گلباغی‌ها و تبعیدگاه آنها نشان می‌دهد انتخاب تبعیدگاه با اقلیم متضاد با هدف تنبیه تبعیدیان مدنظر بوده است. در شهرهای ذکرشده امکان ییلاق و قشلاق وجود نداشت و کشاورزی نیز به شیوه مناطق کویری صورت می‌گرفت؛ بنابراین برای آنها ادامه زندگی ممکن نبود. هوای گرم این مناطق، برخلاف هوای سرد زادگاهشان، آنها را بسیار آزار می‌داد. به علت نبود هماهنگی اقلیمی و فرهنگی و نیز تأمین نبودن معاش زندگی، میان آنها و ساکنان بومی تبعیدگاه‌ها تعاملی به وجود نیامد. گلباغی‌ها از کردهای

به آنجا تبعید شده بودند کوچک بود و کشاورزی به صورت خرده‌مالکی صورت می‌گرفت. کشاورزان این روستاها روی این زمین‌ها کار می‌کردند و درآمد محدودی، در حد ارتزاق زندگی خود، داشتند. این زمین‌ها نه به کارگر جدید احتیاج داشت و نه گلباغی‌ها کار کشاورزی در مناطق کویری را بلد بودند. کشاورزی که با زحمت قادر بود معاش زندگی خود را تأمین کند با سیاست تبعید دولت، باید مخارج گلباغی تبعیدی و خانواده او را هم تأمین می‌کرد.

شدت گلایه از گلباغی‌ها در تبعیدگاه‌های آنها با اندازه زمین و اقلیم منطقه آنها ارتباط مستقیمی داشت. هرچه روستای تبعیدگاه آنها کویری‌تر و زمین‌ها کوچک‌تر بود شکایت مردم تبعیدگاه از ناتوانایی در تأمین معاش گلباغی‌ها بیشتر بود. به این لحاظ است که بیشترین میزان شکایت به روستاهای نائین مربوط است. اهالی روستاهای تودشک، باقران، نبویدن، لای مزیک، مشگنان، لای سلطان نصیر، لای ارور و نیستانک در شهرستان نائین شکایت کردند که قادر نیستند مخارج تبعیدیان گلباغی را پرداخت کنند (ساکما اصف، ۱۰۸۸۸-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۳۳۳-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۹۷۵-۲۹۳-۹۷؛ ۱۰۳۱۰-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۹۸۰-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۹۶۴-۲۹۳-۹۷؛ ۱۱۱۴۵-۲۹۳-۹۷).

باوجود فعالیت گسترده فرمانداری یزد در ساماندهی به وضعیت گلباغی‌ها، این نوع شکایت از یزد نیز گزارش شده است (ساکما، ۱۱۶۱۳-۲۹۳). از طرف دیگر، بیشترین درخواست تبعیدیان گلباغی در زمینه لوازم ابتدایی زندگی و معاش روزانه آنها بود که با حیات تبعیدی و خانواده‌اش ارتباط مستقیمی داشت. بنابراین در فاصله سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ش / ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰م، شکایت از تأمین نبودن زندگی و درخواست شغل و جابه‌جایی از روستاهای یک شهر به روستاهای دیگر عمده مطالبات این تبعیدی‌ها را

گلباغی را پانصد خانوار ذکر کرده‌اند (افشار سیستانی، ۱۳۶۶: ۱/۲۴۵ تا ۲۴۸). از ۳۱۵ خانوار گلباغی تبعیدی ۱۷۰ خانوار آنها در اصفهان ساکن شدند (ساکما، ۳۶۶۲-۲۹۱).

تعداد جمعیت ذکور گلباغی‌ها ساکن در اصفهان و کاشان به‌قرار جدول زیر است:

جدول ۱. جمعیت گلباغی‌های اصفهان و کاشان (۱۳۱۹ش)

شماره	افراد بزرگ‌سال	جوانان بالغ	اطفال	جمع
۱	۵۸	۱۹	۷۷	۱۵۴
۲	۷۵	۲۳	۸۱	۱۸۹
جمع	۱۳۳	۵۲	۱۵۸	۳۴۳

(ساکما، ۱۹۴۸-۲۹۱).

تعدادی از گلباغی‌ها در کارخانه‌های نساجی اصفهان مشغول به کار شدند؛ اما با کارگران درگیر شدند و پیشنهاد شد کارخانه به آنها اعانه دهد به شرطی که در کارخانه کار نکنند (ساکما، ۳۶۶۲-۲۹۱). به جز اصفهان، تعداد ۱۷۳ نفر از گلباغی‌ها در کارخانه‌های سبزوار هم مشغول به کار شدند. در اصفهان، با سربار شدن آنها در مزارع، عده‌ای از اهالی پیشنهاد کردند گلباغی‌ها به مناطق خود بازگردند؛ اما کفیل لشگر اصفهان این پیشنهاد را رد کرد. او هدف از تبعید گلباغی‌ها را تغییر وضعیت زندگی و روحیه آنها و انحراف از بیابان‌گردی، مأنوس کردن آنها به امور کشاورزی و درنهایت شهری شدن آنها ذکر کرد (ساکما، ۳۶۶۲-۲۹۱).

در سال ۱۳۱۹ش/۱۹۴۰م، ۸۷ خانوار از تبعیدی‌های گلباغی از اصفهان و کاشان به سبزوار فرستاده شدند تا در کارخانه‌های آنجا کار کنند. فقط هزینه جابه‌جایی این افراد ۲۰ هزار ریال شد (ساکما، ۳۶۶۲-۲۹۱). این افراد نیز در آذر ۱۳۲۰ش/ دسامبر ۱۹۴۱م اجازه یافتند به زادگاه خود بازگردند (ساکما، نخ، ۴۵۵۶۱).

سنی مذهب بودند و به کاشان، یزد، نائین و اصفهان، شهرهایی با شیعیان متعصب، تبعید شده بودند. دولت نیز برای جلوگیری از درگیری، ممنوع کرد مردم محلی خلفا را سب کنند (سالور، ۱۳۸۰: ۱۰/۷۸۸۱).

مسعود کیهان در سال ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م و احتسابیان در سال ۱۳۱۵ش/۱۹۳۶م جمعیت ایل

بررسی جدول مذکور نشان می‌دهد از ۳۴۳ نفر گلباغی تبعیدی، ۱۵۸ نفر، یعنی ۴۶ درصد، اطفال بودند. این افراد توانایی کارکردن نداشتند و فقط از مصائب تبعید بهره‌مند بودند. اگر نیمی از جمعیت ۱۸۵ نفری افراد بزرگ‌سال و جوانان بالغ، یعنی ۹۳ نفر را زنان در نظر بگیریم، حاصل جمع آنها با ۱۵۸ نفر کودکان تبعیدی ۲۵۱ نفر، ۷۳ درصد، می‌شود؛ پس ۷۳ درصد این جمعیت را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند که جمعیت آسیب‌پذیر تبعیدیان گلباغی بودند.

تأمین هزینه زندگی این زنان و کودکان به‌عهده سرپرستان خانواده و سپس مالکان روستاهای تبعیدگاه بود و درنهایت، بر دوش دولت می‌افتاد؛ زیرا این افراد قادر نبودند در معاش خانوار کمک کنند. در شیوه معیشت کوچ‌روی زنان کمک‌کار مردان بودند و کشاورزی نمی‌دانستند. همان‌طور که مردان آنها کشاورزی در مناطق کویری را نمی‌دانستند. وزیر کشور با بازگشت گلباغی‌های پیر و ازکارافتاده هم موافقت نکرد و تأکید کرد آنها بایستی در منطقه زیر نفوذ لشگر اصفهان بمانند (ساکما، ۳۶۶۲-۲۹۱).

تحلیل تبعید ایلات و عشایر

بررسی جدول زیر نشان می‌دهد بیشتر تبعیدیان ایلات و عشایر به صورت دسته‌جمعی تبعید شده‌اند و اگر تبعید انفرادی صورت گرفته تبعید خان ایل به تهران بوده است. تبعید ایلات و عشایر در دوره پهلوی اول به صورت دسته‌جمعی بود. دولت، ایلات را از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر تبعید می‌کرد. برای جابه‌جایی آنها به مکاتبه‌های اداری فراوانی شامل جانمایی، انتقال، مسائل اقتصادی، ناامنی، شورش و بررسی مطالبه‌های آنها نیاز بود.

این اسناد و مدارک در دایره‌های دولتی مرتبط با امر ایلات مانند وزارت کشور، وزارت دارایی، وزارت دادگستری و وزارت دربار تهیه شده است. هم‌اکنون این اسناد و مدارک در اختیار سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران است؛ بنابراین پرونده‌های ایلات و عشایر که از دایره‌های مذکور به سازمان اسناد رسیده است برای بررسی وضعیت تبعیدیان ایلات و عشایر جامعه آماری خوبی تشکیل می‌دهد. دولتی بودن تبعید و صدور اسناد فراوانی در این باب و رسیدن این پرونده‌ها به سازمان اسناد، صحت و کامل بودن نسبی اطلاعات ارائه‌شده در جدول شماره ۲ را تأیید می‌کند.

دولت در نظر داشت گلباغی‌ها را به تدریج آزاد کند؛ اما چون آنها به صورت ایلی زندگی می‌کردند درخواست کردند دسته‌جمعی آزاد شوند (ساکما، ۳۱۰-۵۰۷). گلباغی‌ها با رسیدن به زادگاه خود، با ترک‌هایی درگیر شدند که دولت فرستاده بود تا در زمین‌های آنها کار کنند (ساکما، ۱۸۱۴-۲۹۳). در واقع، دولت املاک آنها را در زادگاهشان به عده‌ای از اهالی همدان واگذار کرده بود. دولت با اختصاص ۲۵۰ هزار ریال، به هر خانوار گلباغی ۵۰۰ تا ۸۰۰ ریال و به هر خانوار ترک زبان همدانی ۲۰۰ تا ۳۰۰ ریال، برای جلوگیری از درگیری آنها تلاش کرد. با این کار، زمینه برای بازگشت گلباغی‌ها از مناطق مرکزی به زادگاه خود و بازگشت همدانی‌ها نیز از زادگاه گلباغی‌ها به حدود همدان فراهم شد (ساکما، نخ، ۴۵۵۶۱).

عین‌السلطنه نتیجه سیاست حکومت را در یک جمله بیان می‌کند: «نه گلباغی مانند اینجا نه همدانی آنجا» (سالور، ۱۳۸۰: ۷۹۰۳/۱۰).

تفاوت اقلیم زادگاه و تبعیدگاه گلباغی‌ها باعث شد با از بین رفتن سیاست فشار دوره رضاشاه که با برکناری او همراه بود آنها به زادگاه خود بازگردند.

جدول ۲. تبعیدیان ایلات و عشایر در دوره پهلوی اول

تاریخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	علت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۰۳	چندین	قومی: ترکمن	ناامنی	مازندران	گرگان
۱۳۰۴	۱	خان	عدم صلاحیت اقامت در سرحد	استرآباد	تهران
۱۳۰۵	چندین	قومی: کرد	ناامنی	ترکیه	آذربایجان غربی
۱۳۰۸	چندین	خان لر	اسکان اجباری	لرستان	تهران
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	خراسان
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	قم
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	ورامین
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	ساوه
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	زرنند
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	کاشان

تاریخ (شمسی)	تعداد تبعیدی	وضعیت تبعیدی	علت تبعید	زادگاه تبعیدی	تبعیدگاه
۱۳۰۸	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	قزوین
۱۳۰۸	۱	خان بلوچ	شورش	بلوچستان	تهران
۱۳۰۸	چندین	قومی: بلوچ	اسکان اجباری	بلوچستان	مشهد
۱۳۰۸	۱	خان	ناامنی	بختیاری	قم
۱۳۰۹	چند	قومی: لر	اسکان اجباری	لرستان	مازندران
۱۳۰۹	۱	خان	اسکان اجباری	لرستان	خوزستان
۱۳۰۹	۱	خان: لر	اسکان اجباری	بویراحمد	تهران
۱۳۰۹	چند	قومی: کرد	ناامنی	کردستان	آذربایجان غربی
۱۳۰۹	۱	طایفه بیرانوند	ناامنی	خرم‌آباد	یزد
۱۳۱۰	۱	خان قشقایی	شورش	فارس	اروپا
۱۳۱۰	۲	خان بلوچ	شورش	بلوچستان	شیراز
۱۳۱۱	چندین	قومی: لر	اسکان اجباری	بویراحمد	تل‌خسرو
۱۳۱۱	۳۸	قومی: بلوچ	اسکان اجباری	بلوچستان	تهران
۱۳۱۱	۱	خان: کرد	ناامنی	کردستان	تهران
۱۳۱۲	۱	خان	نپرداختن بهره مالکانه	ایران	کشور عراق
۱۳۱۲	چندین	سران ایل	ناامنی	فارس	
۱۳۱۳	چندین	عشایر	اسکان اجباری	دشت مغان	آستارا
۱۳۱۳	چندین	کارگر	ناامنی	زنجان	میانه
۱۳۱۳	۱	خان	نپرداختن بهره مالکانه	اصفهان	انارک
۱۳۱۴	چندین	طایفه بربری	تبلیغ علیه اتحاد البسه	مشهد	خارج از مشهد
۱۳۱۴	چندین	روسای ایل	عدم صلاحیت اقامت در سرحد	مناطق سرحدی خراسان	مشهد
۱۳۱۴	۲	قومی: بلوچ	ناامنی	بلوچستان	مشهد
۱۳۱۴	چندین	طاهرزائی	ناامنی		
۱۳۱۴	چندین	رعیت	ناامنی	زنجان	مینودره
۱۳۱۵	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	همدان
۱۳۱۵	۱		ناامنی	جهرم	
۱۳۱۶	چندین	قومی: ترکمن	عدم صلاحیت اقامت در سرحد	گرگان	ورامین
۱۳۱۷	۱	قومی: قشقایی	اسکان اجباری		
۱۳۱۷	چند	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	نائین
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	کاشان
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	یزد
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	اصفهان
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	نائین
۱۳۱۷	چندین	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	سبزوار
۱۳۱۷	چندین	عشایر	شورش	ممسنی	خارج از ممسنی
۱۳۱۷	۳	نامشخص	ناامنی	یزد	زنجان
۱۳۱۸	۱	قومی: کرد گلباغی	اسکان اجباری	کردستان	کاشان

در جدول (۴) مراد از نامنی، اغتشاش کلی ایل و ناامن کردن تمام محدوده زندگی ایلی است؛ همچنین مراد از شورش، درگیری های محلی ایلات و عشایر با مأموران دولتی در مقیاس کوچک تر است.

جدول ۴. علت‌های تبعید ایلات و عشایر در دوره رضاشاه

تعداد	علت‌های تبعید
۳۱	اسکان اجباری
۱۶	ناامنی
۴	شورش
۳	نداشتن صلاحیت اقامت در سرحد
۳	نپرداختن بهره مالکانه
۱	تبلیغ علیه اتحاد البسه

منبع: آمار جدول برگرفته از فهرست اسناد در پایگاه‌های ساکما، ساکما نخ و ساکما آصف.



شکل ۵. نقشه زادگاه و تبعیدگاه تبعیدیان ایلات و عشایر.

● زادگاه تبعیدیان ایلات و عشایر.

○/ تبعیدگاه تبعیدیان ایلات و عشایر.

منبع: آمار برگرفته از فهرست اسناد در پایگاه‌های ساکما، ساکما نخ و ساکما آصف.

منبع نقشه: <http://www.iranatlas.info/main/region15.htm>

با اضافه شدن این تقاضاها، برای رسیدگی به شکایت‌ها کمیسیونی در دادگستری تشکیل شد (ساکما، ۸۱۰۸-۲۳۰). بررسی اسناد و مدارک نشان می‌دهد دادگستری تا سال ۱۳۴۵ش / ۱۹۶۶م درگیر پرونده‌های املاکی تبعیدیان دوره رضاشاه بود و این پرونده‌ها بر سیستم دادگستری بار اضافی تحمیل می‌کرد. این مسئله از پیامدهای فراوان استفاده از کیفر تبعید در دوره رضاشاه نشان دارد.

جمعیت ایلی کشور از ۲ میلیون و ۴۷۰ هزار نفر، یعنی ۲۵٫۱ درصد جمعیت کل کشور، در سال ۱۲۷۹ش / ۱۹۰۰م به ۱ میلیون نفر، یعنی ۶٫۹ درصد، در سال ۱۳۱۹ش / ۱۹۴۰م رسید (فوران، ۱۳۷۷: ۳۴۲). این اعداد از موفقیت سیاست اسکان دوره رضاشاه نشان دارد. باید توجه کرد این سیاست بدون اجبار ممکن نبود و تبعید نیز یکی از ابزارهایی بود که حکومت برای اجرای سیاست اسکان از آن استفاده می‌کرد.

نتیجه

ایلات به علت جابه‌جایی از منطقه خود و اجبار به تغییر نام خانوادگی و نداشتن رئیس ایل، به علت اینکه زیر نظر بودند، دچار ازجاکندگی می‌شدند و از تولیدکننده به سربار دولت تبدیل می‌شدند. از جاکندگی فرهنگی، تفاوت اقلیم تبعیدگاه و زادگاه و نداشتن شغل و سختی معیشت باعث می‌شد آنها برای ایجاد اغتشاش پتانسیل لازم را داشته باشند.

بررسی تبعیدگاه‌های ایلات و عشایر نشان می‌دهد در جایی که تبعیدگاه از نظر اقلیمی به زادگاه ایلات نزدیک بود ایلات جذب شدند و در جمعیت شهری مستحیل شدند؛ مانند ایلات تبعیدی به قزوین؛ اما در جایی که حکومت برای تنبیه تبعیدیان تبعیدگاهی با اقلیم متضاد در نظر می‌گرفت و امکان بیلاق و قشلاق

نقشه بالا پراکنش شهرهای زادگاه و تبعیدگاه ایلات و عشایر را در دوره پهلوی نشان می‌دهد. این نقشه از صدها پرونده انفرادی ایلات در پایگاه‌های آرشیوی فراهم شده است. نقشه نشان می‌دهد زادگاه ایلات و عشایر تبعیدی به طور عمده در مناطق غرب، شمال غرب و تاحدودی شمال شرق کشور بوده است. این مناطق آب‌وهوایی کوهستانی و مناسب زندگی کوچ‌روی دارند؛ اما تبعیدگاه ایلات و عشایر بیشتر در شرق، جنوب و جنوب شرق کشور بود که مناطقی کویری با آب‌وهوای گرم و خشک است و برای زندگی کوچ‌روی مناسب نیست. در این مناطق زراعت به صورت خرده‌مالکی و کشاورزی به طور عمده به صورت کشت آبی است. آب را نیز باید از اعماق زمین و از قنات به روی زمین آورد و استفاده کرد؛ بنابراین زیست و معیشت ایلات و عشایر در مناطق کویری و در تبعیدگاه و جذب آنها در شیوه زندگی کشاورزی و شهری امکان‌پذیر نبود.

در سال ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م دولت برای جلوگیری از بازگشت تبعیدیان، به‌ویژه لرهای تبعیدشده، به محل‌های اولیه‌شان اقداماتی انجام داد (ساکما، ۲۱۳۵-۲۹۳). میرعباس هاشمی، از میرهای تبعیدی در سال ۱۳۲۰ش، در نامه‌ای به دادگستری بازگرداندن روستاهای ملکی خود در لرستان را خواستار شد. در زمان تبعید او، این روستاها را دیگران تصرف کرده بودند (ساکما، ۲۸۵۱۱-۲۹۳).

همچنین میرهای سیمره، جودکی‌ها و بیرانوندی‌ها درخواست کردند به دعاوی ملکی آنها در زمان تبعیدشان رسیدگی شود و املاک آنها بازگردانده شود (ساکما، ۲۲۹۵۶-۳۱۰). محمدجواد شجاعی، سالار شجاع، خواست املاکی که در زمان تبعیدش تعویض شده بود به او برگردانده شود (ساکما، ۳۱۰-۵۵۲۴).

برداشته‌شدن فشار، در اثر برکناری رضاشاه، باعث شد ایلات تصمیم بگیرند به زادگاه خود بازگردند. کاهش جمعیت ایلات و عشایر در پایان دوره رضاشاه نشان می‌دهد سیاست اسکان دوره رضاشاه با موفقیت اجرا شده است؛ بنابراین ابزار اجرای این سیاست که تبعید بود نیز تا وقتی که فشار وجود داشت موفق عمل کرد؛ اما با برداشته‌شدن فشار، این ابزار نیز کارآمدی خود را از دست داد.

کتابنامه

الف. اسناد

اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، ۲۶-۱۰-۳۷-۱۳۱۶ ش.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، ۱۱۰۷-۲۹۰.

-----، ۱۱۶۱۳-۲۹۳.

-----، ۱۲۲۹۱-۲۴۰.

-----، ۱۵۷۸-۲۹۳.

-----، ۱۸۱۴-۲۹۳.

-----، ۱۸۴-۲۹۴.

-----، ۱۹۴۸-۲۹۱.

-----، ۲۱۲۶-۲۹۳.

-----، ۸۶۲۲-۲۴۰.

-----، ۲۹۱۱-۲۹۳.

-----، ۱۶۵۵۴-۳۱۰.

-----، ۲۱۳۵-۲۹۳.

-----، ۵۵۲۴-۳۱۰.

-----، ۲۲۹۵۶-۳۱۰.

وجود نداشت و کشاورزی نیز به شیوه مناطق کویری صورت می‌گرفت ایلات جذب نشدند.

کشاورزی خرده‌مالکی مناطق کویری توان جذب نیروی کار جدید، در قالب تبعیدی را نداشت. تبعید دسته‌جمعی ایلات و عشایر نیز در جذب‌نشدن آنها در تبعیدگاه مؤثر بود؛ زیرا درصد بسیاری از افراد ایل را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند که در تأمین معاش خانواده به شیوه کوچ‌روی مهارت داشتند؛ اما کشاورزی در مناطق کویری را نمی‌دانستند و سربار دولت و مردم تبعیدگاه شدند. دادن مواجب به ایلات هم باعث می‌شد روحیه کار در آنها از بین برود و به دریافت مواجب دولتی عادت کنند. تفاوت فرهنگی و زبانی نیز از مؤلفه‌های مهم در جذب‌نشدن ایلات بود. گلباغی‌ها که از کردهای سنی‌مذهب بودند به شهرهایی با جمعیت شیعه متعصب مانند کاشان، یزد، نائین و اصفهان تبعید شده بودند. دولت نیز برای جلوگیری از درگیری ممنوع کرد مردم محلی، خلفا را سب کنند. مشکل زبان و برقرارنکردن ارتباط با مردم محلی یکی از علت‌های جذب‌نشدن ایلات و عشایر در تبعیدگاه بود.

بنابراین در انتهای این پژوهش به این نتیجه می‌رسیم که تضاد اقلیم زادگاه و تبعیدگاه تبعیدیان ایلات و عشایر، تفاوت فرهنگی بین ایلات و عشایر و مردم تبعیدگاه و نیز تضاد نوع زندگی کوچ‌روی با کشاورزی خرده‌مالکی مناطق کویری از عوامل شکست سیاست تبعید ایلات و عشایر در دوره رضاشاه بود. درنهایت، هدفی که دولت از تبعید ایلات و عشایر دنبال می‌کرد که همانا تغییر وضعیت زندگی و روحیه آنها و نیز تغییر شیوه معیشت آنها از کوچ‌روی به کشاورزی و زندگی شهری بود، محقق نشد. حوادث شهریور ۱۳۲۰ ش و بازگشت ایلات به موطن خود نیز پایانی بود بر این سیاست.

۹۷-۲۹۳-۱۰۸۸۸ ،-----	۲۹۳-۲۸۵۱۱ ،-----
۹۷-۲۹۳-۱۰۳۱۵ ،-----	۲۴۰-۲۲۱۱۱ ،-----
۹۷-۲۹۳-۱۰۳۱۳ ،-----	۲۴۰-۲۲۱۱۳ ،-----
۹۷-۲۹۳-۱۰۳۱۲ ،-----	۲۹۰-۲۴۱۳ ،-----
۹۷-۲۹۳-۱۰۳۱۰ ،-----	۲۹۱-۳۶۶۲ ،-----
۹۷-۲۹۳-۱۱۹۷۰ ،-----	۲۹۳-۳۶۶۲ ،-----
۹۷-۲۹۳-۱۱۹۷۵ ،-----	۲۹۰-۴۲۰۶ ،-----
۹۷-۲۹۳-۱۱۹۸۰ ،-----	۳۱۰-۵۰۷ ،-----
سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، اسناد پایگاه فارس (ساکما فا)، ۴۸۴۰-۲۹۳-۹۸.	۳۱۰-۵۸۵ ،-----
سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، اسناد نخست‌وزیری (ساکما نخ)، ۴۵۵۶۱.	۲۴۰-۶۶۸۲ ،-----
۴۳۶۶۸ ،-----	۲۹۳-۶۹۸ ،-----
۴۳۳۶۹ ،-----	۲۹۳-۷۰۲ ،-----
کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، ۱۱/۱۷/۳۷/۱/۲۰.	۲۹۳-۸۶۲۴ ،-----
FO 248/1365	۲۴۰-۸۶۸۶ ،-----
ب. کتاب	۲۹۱-۹۱۶ ،-----
ثه حمد دی خالید، (۱۳۸۳)، به سه رهاتی	سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، اسناد پایگاه اصفهان (ساکما اصف)، ۹۷-۲۹۳-۱۱۳۶۱.
فرمانروایی گلوخنیکان، رینووس و پیداچوونه‌وه	۹۷-۲۹۳-۱۱۳۳۷ ،-----
و ریک و پیک‌کردن و پیت‌چنینی بانه ته‌کان	۹۷-۲۹۳-۱۱۳۳۵ ،-----
حهسه‌ن گوران، سنندج: حسن گوران.	۹۷-۲۹۳-۱۱۳۳۳ ،-----
برلینگ، پیر و فرهاد طیبی‌پور، (۱۳۸۳)، کوچ‌نشینان	۹۷-۲۹۳-۱۱۱۵۱ ،-----
قشقایی فارس، تهران: شیرازه.	۹۷-۲۹۳-۱۱۱۴۵ ،-----
افشار سیستانی، ایرج، (۱۳۶۶)، مقدمه‌ای بر شناخت	۹۷-۲۹۳-۱۱۱۳۷ ،-----
ایله‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، تهران:	۹۷-۲۹۳-۱۰۹۸۱ ،-----
مؤلف.	۹۷-۲۹۳-۱۱۹۶۴ ،-----

مکی، حسین، (۱۳۶۲)، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۵ و ۶، تهران: ناشر.

واعظ شهرستانی، نفیسه، (۱۳۸۸)، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران: تاریخ ایران.

والیزاده معجزی، محمدرضا، (۱۳۸۲)، تاریخ لرستان روزگار پهلوی: از کودتای ۱۲۹۹ تا نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، به‌کوشش حسین و محمد والیزاده معجزی، تهران: حروفیه.

ج. مطبوعات

روزنامه اطلاعات، ۱۷ آذر ۱۳۰۸.

J.P.Digard, BAKTIĀRĪ TRIBE, *Encyclopædia Iranica*, Available at 11/1/2020 From

<http://www.iranicaonline.org/articles/baktiari-tribe#prettyPhoto>

Groseclose, Elgin, (1974), *Introduction to Iran*, London, Faber.

د. مقاله

تقوی، مصطفی، (زمستان ۱۳۹۷)، «بازتاب سیاست عشایری رضاشاه در اشعار و سرودهای بومی بویراحمد»، مجله تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۴، ص ۶۹ تا ۹۲.

سیاهپور، کشواد و حمید حاجیان‌پور، (پاییز و زمستان ۱۳۹۳)، «سیاست عشایری رضاشاه با تأکید بر تحولات سیاسی منطقه کهگیلویه و بویراحمد»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۵، ص ۱۲۱ تا ۱۴۶.

میر، ناصر، (۱۳۷۷)، «خاندان میر در تبعید»، لرستان‌پژوهی، س ۱، ش ۳ و ۴.

امیراحمدی، احمد، (۱۳۷۳)، *خاطرات نخستین سپهبد ایران*، به‌کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

پاپلی یزدی، محمدحسین و حسین رجبی سناجردی، (۱۳۸۹)، نظریه‌های شهر و پیرامون. تهران: سمت.

حاتمی، امیدعلی، (۱۳۸۹)، *ملک دلگیر؛ خاطرات تبعید عشایر لر از لرستان به خراسان*، خرم‌آباد: شاپورخواست.

سالور، قهرمان‌میرزا عین‌السلطنه، (۱۳۸۰)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، (ج ۱۰: روزگار پادشاهی سلسله پهلوی)، به تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.

شه‌بخش، عظیم، (۱۳۷۳)، *ماجرای دادشاه*، شیراز: نوید شیراز.

فوران، جان، (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده*، تهران: رسا.

قشقایی، محمدحسین، (۱۳۸۵)، *یادمانده‌ها، خاطراتی از محمدحسین قشقایی*، تهران: فرزانه روز.

قشقایی، ملک‌منصور، (۱۳۹۱)، *خاطرات ملک‌منصور قشقایی*، تهران: نامک.

مجدد، محمدقلی، (۱۳۸۹)، *از قاجار به پهلوی ۱۳۰۹-۱۲۹۸ براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه علی‌اکبر رنجبر کرمانی و مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

----- (۱۳۸۹)، *رضاشاه و بریتانیا به روایت اسناد وزارت خارجه آمریکا*، ترجمه مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.